

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر
شماره پیاپی: هشتم - تابستان ۱۳۹۰
از صفحه ۹۱ تا ۱۱۰

تعلیم و تربیت از نظر خواجه نصیر الدین توسی*

دکتر سید جعفر حمیدی
استاد زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر^۱

چکیده:

متون کهن فارسی، گنجینه عظیم تفکرات و اندیشه های تعلیمی و اخلاقی است چنانکه تعلیم و تربیت امروز با همه پیشرفت های شگرف خود باید ریز خواره این خوان گسترده و پر برکت باشد.

استاد البشر، خواجه نصیر الدین توسی (۶۷۲- ۵۹۷ ه.ق) از جمله کسانی است که علاوه بر سیاست و امور کشور داری، همچون همشری دیگرش خواجه نظام الملک، از تعلیم و نصیحت و پند و اندرز دریغ نورزیده است. او فیلسوف، ریاضی دان، ستاره شناس، معلم، وزیر، ادیب، شاعر، منتقد و از جمله مشاهیر و نوابغ کم نظیری است که در هنگام آبادانی و رونق شهر توس در سال ۶۷۲ هجری قمری، چشم به جهان گشود. عقاید و نظرات خواجه درباره آموزش و پرورش، تربیت فرزند و اخلاق قابل توجه بسیار است.

واژگان کلیدی: تعلیم و تربیت، خواجه نصیر الدین، اخلاق، اخلاق ناصری

پدیرش: ۱۳۹۰/۱/۱۷

* تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۱۰/۱۰

^۱ - استاد بازنشسته دانشگاه شهید بهشتی - تهران

مقدمه

در لابلای متون کهن فارسی، به ویژه در متون ادبیات اخلاقی و تعلیمی، به رگه‌هایی از تفکرات پیش‌رفته تربیتی بر می‌خوریم که دانش تربیت و تعلیم امروز با همه پیش‌رفت‌های شگرف، می‌تواند ریزه‌خوار این خوان گسترده و پربرکت باشد. متأسفانه، عدم توجه به این دریای ژرف و بی‌کران متون اخلاقی و تربیتی، از سال‌ها قبل از انقلاب، گرده برداری کم‌رنگ از نظام‌های آموزشی فراموش شده مغرب‌زمین، بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمی، جغرافیایی و زیستی و سنتی را در سرزمین ما اجتناب‌ناپذیر ساخته است. بدون شک، این تعبیر، نافی مبادلات فرهنگی و بهره‌وری از دست‌آوردهای علمی، ادبی، تربیتی، صنعتی و اخلاقی ملل دیگر نیست و تعصبات منطقه‌ای و شرایط قومی در هر جای عالم نباید منکر خلاقیت‌های علمی و تراوش فکری و نوجویی‌های آموزشی و یادگیری گردد زیرا که فرهنگ‌های اصیل مرز را نمی‌شناسند و به هر طریق راه خود را در هر گوشه جهان می‌گشایند و پیش می‌روند. نمونه مهم آن را می‌توانیم در گفتار اندیشه‌وران بزرگ خویش دریابیم. روزگار سعدی و حافظ و خیام و ابن‌سینا و غزالی، بدان گونه که امروز از وسایل حمل و نقل و ارتباط جمعی و رسانه‌های خبری و صنعت چاپ و نشر برخورداریم، برخوردار نبوده است اما می‌دانیم که تأثیرات فرهنگی این بزرگان با همان وسایل محدود و ابتدائی با چه سرعتی در بین ملل با فرهنگ گسترش می‌یافت و شایع می‌شد

عراق و پارس گرفتی به شعر خود حافظ بیا که نوبت بغداد و وقت تبریز است
فکنند ناله عشاق در عراق و حجاز نوای بانگ‌غزل‌های حافظ از شیراز
که عشاق و عراق و حجاز اگر چه نام پرده‌های موسیقی است اما ایهامی به نفوذ
شعر حافظ در آن نواحی نیز دارد.

«ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده است و صیت سخنش که در بسیط‌زمین
رفته و قصب‌الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خوردند و رقعہ منشاتش که چون
کاغذ زر می‌برند.»

هفت کشور نمی کنند امروز بی مقالات سعدی، انجمنی

گلستان سعدی، مقدمه

شهرت و عالم گیری افکار مولوی و عطار و خیام و سایر بزرگان علم و ادب و هنر نشانه هائی از سیلان و سیر نهادهای فرهنگی در سراسر جهان است. نفوذ و تاثیر فلسفه و حکمت و شعر و هنر یونان بر سایر ملت ها، قابل توجه است. فلسفه ارسطو و فنون شعر و خطابه وی گر چه در اوایل اسلام در میان مسلمین رواج چندانی نداشت زیرا خطابه و شعر و بلاغت اسلامی تا آن زمان و حتی بعد از آن تحت تاثیر قرآن بود، لکن رد پای افکار ارسطو در کتب عربی از قرن چهارم و پنجم هجری قابل تردید نیست، افکار این فیلسوف یونانی در فن شعر نیز بعدها در اروپا مورد توجه بسیار قرار گرفت. توجه اروپائیان به تعلیم و تربیت یونانی در مدارس و کلیساهای خود حتی تا قرون متاخره میلادی نیز قابل توجه است.

ابن خلدون (۷۳۳ - ۸۰۸ ه.ق) فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی در مقدمه معروف خود که بر کتاب العبر خویش نوشته، گفته است (از شگفتی هائی که واقعیت دارد، این است که بیشتر دانشواران ملت اسلام، خواه در علوم شرعی و چه در دانش های عقلی به جز در موارد نادر، غیر عربند و اگر کسانی از آنان هم یافت شوند که از حیث نژاد، عربند از لحاظ زبان و مهد تربیت و مشایخ و استادان عجمی (ایرانی) هستند و سبب آن این است که در آغاز ظهور این مذهب به مقتضای احوال سادگی و بادیه نشینی، در میان ملت اسلام، دانش و صنعتی وجود نداشت. و چند سطر بعد بیان داشته است که : «عرب از همه مردم دورتر از صنایع می باشد. پس علوم از آیین های شهریان به شمار می رفت و عرب از آنها و بازار رایج آنها دور بود و در آن عهد مردم شهری عبارت بود از عجمان (ایرانیان) یا کسانی مشابه و نظایر آنان بودند از قبیل موالی شهرهای بزرگی که در آن روزگار در تمدن و کیفیات آن مانند صنایع و پیشه ها از ایرانیان تبعیت می کردند. چه ایرانیان به علت تمدن راسخی که از آغاز تشکیل دولت فارس داشته اند بر این امور استوارتر و دانا تر بودند. » (ابن خلدون، ۱۳۵۳، ۱۱۴۹) ابن خلدون پس از آن از

نحویون و مفسران ایرانی سخن رانده و بالاخره گفته است (همین قیام به تدوین و حفظ علوم بود که مصداق گفتار پیامبر (ص) پدید آمد که فرمود (اگر دانش بر گردن آسمان در آویزد، قومی از مردم فارس بدان نایل می آیند و آن را به دست می آورند)، «علوم شرعی را ایرانیان پدید آوردند و علوم عقلی نیز در اسلام پدید نیامد، مگر پس از عصری که دانشمندان و مولفان آنها متمیز شدند و کلیه این دانش ها به منزله صنعتی مستقر گردید و بالتیجه به ایرانیان اختصاص یافت و تازیان آنها را فرو گذاشتند و از ممارست در آنها منصرف شدند و به جز ایرانیان عربی دان کسی آنها را نمی دانست مانند همه صنایع و این دانش ها همچنان در شهرها متداول بود تا روزگاری که تمدن و عمران در ایران و بلاد آن کشور مانند عراق و خراسان و ماوراء النهر مستقر بود، ولی همین که شهرهای مزبور رو به ویرانی رفت و تمدن و عمران که از اسرار ایزدی در پدید آوردن دانش و صنایع است از آن سرزمین دور شد، دانش هم به کلی از کشور ایران رخت بریست»، (همان، ۱۱۵۲)

غرض از بیان مطالب بالا، نشان دادن علاقه ایرانیان است به علوم و دانش ها و حکمت و فلسفه و طب و صنعت در قرن های متمادی. و طبیعی است که ایجاد چنین جامعه ای توجه به تعلیم و تربیت و اخلاق را غیر قابل اجتناب می نماید چنانکه عنایت به پرورش و آموزش و تربیت فرزندان، در سرزمین ایران بزرگ به زمانی بس طولانی می رسد. توجه پدران به فرزندان در جهت تعلیم فنون سواری، تیراندازی، شکار، رموز پهلوانی و جنگاوری و در رده بالاتر کشور گشائی و کشورداری و پندها و نصایح پدران در فراگیری علم و معرفت و صنعت و حرفت، غیر مستقیم ریشه در جنبه های تعلیم و تربیت داشته است. نه تنها در ایران بلکه در بین سایر ملت ها نیز متفکران و اندیشه وران، به پدیده های اخلاقی بها داده اند و ارج نهاده اند.

فلاسفه بزرگی، همچون هراکلیت، سقراط، افلاطون و ارسطو در یونان، مصلحان بزرگ و پیامبران الهی در مصر، بابل، ایران، هند، چین و جزیره العرب و متفکران ارجمندی نظیر ابن سینا، فارابی و غزالی و خواجه نصیر در ایران و معلمان تعلیم و

تربیت مانند ژان لاک، ژان ژاک روسو، پیازه، بینه، راسل، دیوئی و غیره در اروپا و آمریکا، همه و همه هدفی جز فضای سالم و مدینه ای پر از فضایل اخلاقی و اندیشه‌های تربیتی نداشته اند.

نگرش به عناصر تربیت و آموزش جدید در ایران از اوایل قرن اخیر و کمی قبل از آن با افتتاح دارالفنون (۲۶۸ ه ق) که از آرزوهای عباس میرزا و از ابتکارات میرزا تقی خان امیر کبیر بوده آغاز شد، با اعزام دسته های دانشجویی به اروپا و روسیه توسط عباس میرزا و بعد از او، ترجمه کتب غربی و انتشار روزنامه و دعوت معلمان اتریشی و پروسی برای تدریس در دارالفنون و خلاصه تبادل فکری روشن فکران ایرانی قبل و بعد از مشروطیت و آشنائی محصلان اعزامی با تعلیم و تربیت مغرب زمین، مخصوصا فرانسه، هسته های اصلی آموزش و پرورش به روش غرب شکل گرفت. ناگفته نماند که خدمات آموزشی مدارس قدیمی و سنتی و آموزش در مدارس، مساجد، زوایا، خانقاه ها و تکایا که سابقه ای طولانی و موثر در کشور ما داشته اند قابل توجه است.

با آنکه اخذ دانش ها و دست یابی به علوم و فنون و هنر و معارف بشری سایر ملل بی نهایت مفید و سودمند خواهد بود و تاثیرات دو جانبه فرهنگ ما با فرهنگ دیگر اقوام ارزش فراوان خواهد داشت اما به فراموشی سپردن فرهنگ ملی و قومی و محیطی و عدم توجه به مسائل اخلاقی و تربیتی سرزمین خود که در سطور متون ادبی، حکمی و اخلاقی منثور یا منظوم ما نهفته است، قابل تحمل نیست.

بهره گیری از معیارهای پرورشی روان شناسانه و استفاده از نظریات و دیدگاه های علمی علمای جهان با توجه به شرایط اقلیمی و محیطی سودمند و مفید فایده است ولی این بدان معنا نیست که ما در گذشته در اوراق کتب و رسالات خویش، نقیبی به سوی روشنائی تعلیم و تربیت نزده باشیم. البته منکر این مطلب نیز نمی توان شد که قسمت اعظم نصاب اخلاقی متون قدیمی فارسی از نوعی اشرافیت و اریستوکراسی برخوردار است یعنی وزیری یا امیری در نصاب فرزند خویش که در ناز و نعمت زیسته و در پناه قدرت پدر، به مدارس زمان خود راه یافته، کتابی نگاشته است و نمونه اعلائی آن کتاب

قابوس نامه اثر کیکاوس بن اسکندر بن قابوس از شاه زادگان و امرای آل زیار است که در قرن پنجم هجری برای نصیحت به فرزندش گیلان شاه در چهل و چهار باب نوشته است و صرف نظر از چند باب آن مثل باب های یازدهم و پانزدهم، کتابی است مهم و استوار و خواندنی. نصیحت پدران به فرزندان، اندرز وزیران و حکیمان به امیران در متون نظم و نثر فارسی به فراوانی دیده می شود.

توجه به آداب الاشراف و نگاشتن کتاب یا رساله ای در تعلیم فرزند امیر یا حاکمی توسط منشی و قاضی و معلم دربار و سرمشق قرار دادن فرزندان اشراف در تعلیم و تربیت توسط حکما تنها منحصر به ایران نبوده است، این وضعیت در آثار علمای اخلاق و پرورش پیش از قرن نوزدهم میلادی اروپا نیز می توان دریافت.

آنان با مناعت طبع که داشته اند برای بیان مقصود خویش در تربیت، کودکی از خانواده اشراف را الگو و نمونه قرار داده و تعالیم خود را بر روی آن کودک ناز پرورده پیاده کرده اند بدین امید که روزی تعالیم آنان عالم گیر شده و برای همه کودکان عالم سرمشق قرار گیرد.

گفتنی این است که این عقاید و نظریات پرورشی و تفکرات اخلاقی که در متون کهن گذشته وجود دارند برای تحرک ذهن پریشان و اعصاب خسته انسان مضطرب امروز و سوق دادن وی به گونه ای آرامش فکری و اشراق شرقی، بی تاثیر نخواهد بود. خواجه نصیر توسی (۵۹۷ - ۶۷۲ ه ق) ابو جعفر نصیرالدین بن محمد حسن، از جمله کسانی است که علاوه بر سیاست و امور کشور دارای، مثل همشهری دیگرش نظام الملک از تعلیم و نصیحت و پند و اندرز دریغ نورزیده است. او فیلسوف، ریاضیدان، منجم، معلم، وزیر ادیب و شاعر و منتقد و از جمله مشاهیر و نوابغ کم نظیری است که در هنگام آبادانی و رونق شهر توس که به داشتن مشاهیر و ناموران دیگر شهره است در قرن ششم هجری به دنیا آمده است در جوانی به دعوت ناصر الدین ابوالفتح عبدالرحیم بن ابی منصور که از سوی امرای اسماعیلی الموت، محتشم قهستان بود به سر تخت رفت و احترام یافت و چندی بعد به پیشنهاد ابن محتشم به

تالیف کتاب اخلاق ناصری قیام کرد. او به قول خود قصد داشت که کتاب (تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق) ابو علی مسکویه را ترجمه کند اما بعد به فکر تالیف کتاب مستقلی در اخلاق و حکمت عملی افتاد و فقط در قسمت آرای خلقی یعنی اخلاق شخصی از ابوعلی و آراء و اقوال او متابعت کرد این کتاب را در سال ۶۳۳ هجری به پایان رساند و به مناسبت نام ناصر الدین ابی منصور، محتشم و فرمانروای قهستان، آن را اخلاق ناصری نام نهاد «معیار الاشعار»، «اساس الاقتباس» «شرح اشارات ابن سینا» و تعدادی فراوان کتب و رسالات دیگر در علوم، هیات و نجوم، هندسه، حساب، طبیعیات و کانی‌ها از آثار وی به شمار می‌روند. علاوه بر لقب خواجه، القاب دیگر همچون: محقق توسی، خواجه توسی، استاد البشر و عقل حادی عشر و معلم ثالث نیز داشته است. خواجه، شیعی مذهب و خود مروج مذهب شیعه بود و با اینکه عده ای از مورخان، او را به خاطر رفتن به دربار ناصر الدین محتشم قهستان نکوهیده اند اما نکوهش آنان اشتباهی بیش نیست زیرا گفته دیگران بر این حاکی است که او برای ترویج و تبلیغ مذهب شیعه، به دربار محتشم قهستان روی نمود. خواجه نصیر بعدها در دستگاه حکومت هلاکوخان مغول، رتبت یافت و به مقامات عالیه از جمله به مقام وزارت منصوب شد. تاثیر معنوی خواجه نصیر بر اخلاق خان های مغول که به جز خون ریزی و چپاول چیزی نمی دانستند و تعدیل اخلاق آنان و توجهشان به دین و دینداری و ساختن اماکن و مساجد و عمران و آبادی شهرها، قابل توجه است به طوری که برای ساختن رصد خانه بزرگ مراغه به فرمان هلاکو، عشر عایدات اوقات به کارهای علمی و تحقیقی و دعوت از دانشمندان و ریاضی دانان و منجمان اختصاص یافت.

تالیف کتاب عظیم «زیج ایلخانی» در احوال ستارگان و صور کواکب و به کمک عده ای از علما و دانشمندان نیز از ابتکارات خواجه است. علاوه بر اینها، تسلط خواجه بر شعر و ادبیات و نقد شعر و حتی سرودن اشعار به زبان فارسی و عربی نیز شایان گفتگو است کتاب معتبر اخلاق ناصری شامل مقدمه ای در حکمت و انواع آن و سه مقاله در

تهذیب اخلاق در تدبیر منزل و در سیاست مدن می باشد. آنچه که در این نوشتار مورد نظر است مقالت دوم یعنی در تدبیر منزل و سیاست مدن می باشد. آنچه که در این نوشتار مورد نظر است مقالت دوم یعنی در تدبیر منزل و سیاست اهل و اولاد است که نظریه های تربیتی و اخلاقی خواجه نصیر را درباره کودکان، نوجوانان و جوانان، بازگو می نماید.

اخلاق و خواجه نصیر:

در زمینه اخلاق و معرفت آن، خواجه نصیر نه بنیانگذار است و نه کتابش نخستین مظهر کوشش انسان در مسائل اخلاقی. زیرا قبل از وی ده ها انسان های متفکر و نابغه در این زمینه قلم فرسائی نموده اند و پس از او نیز صدها، بلکه هزارها، همان گونه که در سیاست، ارسطو اولین فردی نبوده که در مسائل سیاسی اظهار نظر نموده و در فلسفه و طب نیز سقراط و بقراط اولین نبوده اند.

اما آنچه که تحسین برانگیز است، پشتکار و تلاش خستگی ناپذیر خواجه نصیر است زیرا با آنکه وزیری با تدبیر، فیلسوفی بی نظیر و ریاضی دانی بی بدیل در عصر خود بوده است با تمام مشغله و گرفتاری که داشته و با اینکه در جوانی که این کتاب را نوشته، افکارش قلمروهای دیگری را سیر می کرده، باز هم این فرصت را یافته که کتابی با آن حجم درباره اخلاق به رشته تحریر کشد.

بدون شک خواجه نصیر، کتب اخلاقی پیشینیان خود را به دقت خوانده و قطعا کتاب سوم جمهور افلاطون که طریقه تعلیم و تربیت جوانان است، همچنین کتاب اخلاق اثر ارسطو را بارها مطالعه کرده است و نیز منکر تاثیر پذیری او از غزالی نمی توان شد و در این معامله، اگر حقی باشد، کفه ترازو به سود امام الحرمین به سنگینی می نشیند زیرا که خواجه تقریبا همان کلماتی را با کمی تغییر و تحوّل و اضافات و کاستی ها بیان داشته که صد سال قبل از او محمد غزالی که نه وزیر بوده است و نه محتشم با نثری شیوا و روان بیان داشته است. ولی با همه این احوال، اخلاق ناصری نیز

در حد خود پر صلابت و بی مانند است و خود نیز بدین نکته، منصفانه معترف است که (کتاب، نقل و حکایت و روابط از حکمای متقدم و متأخر است).

«پس اگر متامل را در نکته ای اشتباهی افتاد یا مساله ای محل اعتراض شمرد باید که داند محرر آن صاحب عهده جواب و ضامن استکشاف از وجه صواب نیست، همگان را از حضرت الهی که منبع فیض رحمت و مصدر نور هدایت است توفیق استرشد می یابد خواست»، (خواجه نصیر توسی، ۱۳۵۶، ۴۳)

مسائل اخلاقی و نظریه های تربیتی

کتاب اخلاق ناصری، چنان که از اسمش پیدا است، کتابی است پر از نکته های اخلاقی و تربیتی و روش تربیت و طرز برخورد با جامعه، مردم، اطفال و کودکان و دیگر کسان و همان گونه که مذکور افتاد، کتاب از سه مقالت تشکیل شده است، در تهذیب اخلاق، در تدبیر منزل و در سیاست مدن.

آنچه که در این مقاله مورد بحث و توجه است، نظریه های تربیتی خواجه مبتنی بر اخلاق است درباره جوانان و برای تاثیر بیشتر گفتار، به ناچار ذکر قسمت های بسیاری از خود کتاب به عنوان شاهد، ضرورت می یابد.

خواجه نصیر پس از آنکه در این بخش از کتاب یا مقالت تدبیر منزل، در مورد سبب احتیاج به منزل و معرفت ارکان آن به بحث پرداخته، از سیاست اموال و اقوات، نیز سخن رانده است. همچنین در سیاست تدبیر اهل که «باعث بر تاهل دو چیز بود، حفظ مال و طلب نسل، نه داعیه شهوت یا غرضی دیگر از اغراض»، (همان، ۲۱۶ - ۲۱۵)، «و زن صالح، شریک مرد بود در مال و قسیم او در کد خدائی و تدبیر منزل، و نایب او در وقت غیبت. و بهترین زنان، زنی بود که به عقل و دیانت و عفت و فطنت و حیا و رقت دل و تودد (دوستی) و کوتاه زبانی و طاعت شوهر و بذل نفس در خدمت او و ایثار رضای او و وقار و هیبت، نزدیک اهل خویش متحلی بوده و عقیم نبوده و بر ترتیب منزل و تقدیر نگاه داشتن در انفاق واقف و قادر باشد و به مجامله و مدارات و خوش خوئی، سبب موانست و تسلی هموم و جلای احزان شوهر گردد.» (همان).

در دنباله همین مطلب، دیدگاه خود را درباره صفات زن، اخلاق و رفتار، حرکات و سکانات، زشتی و زیبایی او بیان می‌دارد، وظایف مرد نسبت به زن و وظایف زن نسبت به شوهر، شایستگی و نشایستگی زن و انواع زن و پرهیز از پنج زن (حنّانه، منّانه، و کیّه القفاء و خضراء الدّمن) که برای هر کدام توضیحاتی داده است و سرانجام تمام، شرایط داشتن یک زناشوئی سالم، مطابق شرایط زمان خویش را بازگو می‌کند. پس از فراغت از این مطلب، به بحث پیرامون سیاست و تدبیر اولاد که خود فصل مفصل و مشبعی است، می‌پردازد.

در سیاست و تدبیر اولاد:

و چون فرزند در وجود آید، ابتدا به تسمیه او باید کرد به نامی نیکو، چه اگر نامی ناموافق بر او نهند، مدّت عمر از آن ناخوش دل باشد.

و چون رضاع (شیرخوارگی) او تمام شود، به تادیب و ریاضت اخلاق او مشغول باید شد، بیشتر از آنکه اخلاق تباه فرا گیرد، چه کودک مستعد بود و به اخلاق ذمیمه میل بیشتر کند به سبب نقصانی و حاجاتی که در طبیعت او بود. و در تهذیب اخلاق او اقتدا به طبیعت (استعداد) او باید کرد یعنی هر قوت که حدود او در بنیت کودک بیشتر بود، تکمیل آن قوت، مقدم باید داشت و اول چیزی از آثار قوت تمیز که در کودک ظاهر شود، حیا بود، پس نگاه باید کرد اگر حیا بر او غالب بود و بیشتر اوقات سر در پیش افکنده باشد و وقاحت نماید، دلیل نجابت او بود چه نفس او از قبیح محترز است و به جمیل مایل و این علامت استعداد تادّب بود و چون چنین بود عنایت به باب او در اهتمام به حسن تربیتش زیادت باید داشت و اهمال و ترک رخصت نداد. و اول چیزی از تادیب او آن بود که از مخالطت اضداد که مجالست و ملاعبه ایشان مقتضی افساد طبع او بود نگاه دارند. چه نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند و باید که او را بر محبت کرامت تنبه (آگاهی) دهند.

پس سنن و وظایف دین در او آموزند و اخیار را به نزدیک او مدح گویند و اشرار را مذمت، و او را از آداب بد، زجر کنند که کودک در ابتدای نشو و نما، افعال قبیحه

بسیار کند و در اکثر احوال، کذب و حسود و سروق و نموم (سخن چین) و لجوج بود و فضولی کند و اضرار خود و دیگران ارتکاب نماید بعد از آن به تادیب و سن و تجارب از آن بگردد، پس تعلیم او آغاز کنند و محاسن اخبار و اشعار که به آداب شریف، ناطق بود او را حفظ دهند و او را به هر خُلُقِ نیک که از او صادر شود، مدح گویند و اکرام کنند و برخلاف آن، توبیخ و سرزنش صریح فرارنمایند که بر قبیح نموده است و او را به تغفل منسوب کنند و اگر معاودت کنند، در سر او را توبیخ کنند و در قبیح آن فعل مبالغت نمایند.

و اول که تادیب قوه شهوی (حیوانی) کنند، ادب طعام خوردن بیاموزند و او را تفهیم کنند که غرض از طعام خوردن، صحت بود نه لذت و غذاها ماده حیات و صحت است و قدر طعام به نزدیک او حقیر گردانند و صاحب شره و شکم پرست و بسیار خوار را با او تقبیح صورت کنند و اشتهای او را ضبط کنند تا بر طعام آدون اقتصار کند و به طعام لذیذ حرص ننماید وقت، نان تهی خوردن عادت کند و این ادب اگر چه از فقر (نیز نیکو بود، اما از اغنیا نیکوتر است. و باید که شام از چاشت مستوفی تر (کاملتر) دهند کودک را، که اگر چاشت زیادت خورد، کاهل شود و به خواب گراید و فهم او کند شود و از حلوا و میوه خوردن منع کنند که این طعام ها استحالت پذیر بود. و عادت او گردانند که در میان طعام آب نخورد و نبید و شرابهای مسکر به هیچ وجه ندهند.

و از سخن های زشت شنیدن و لهو و بازی و مسخرگی احتراز فرمایند و از هر فعل که پوشیده (پنهانی) کند، منع کنند و از خواب بسیار منع کنند که آن نعیط ذهن و امات خاطر و خور (سستی) اعضا آرد و از اضدادش (نااهلان) منع کنند و آداب حرکت و سکون و خاستن و نشستن و سخن گفتن بدو آموزند و از دروغ گفتن باز دارند و نگذارند که سوگند یاد کند، چه به راست و چه به دروغ، چه سوگند از همه کس قبیح است. و خاموشی و آنکه نگوید الا جواب و در پیش بزرگان به استماع مشغول بودن و از سخن فحش و لعنت و لغو اجتناب نمودن و سخن نیکو و جمیل و ظریف عادت

گرفتن در چشم او شیرین گردانند و بر خدمت نفس خود و معلم خود و هر که به سنّ از او بزرگتر بود تحریض کنند و فرزندان بزرگان بدین ادب محتاجند، و زر و سیم را در چشم او نکوهیده دارند که آفت زر و سیم از آفت سموم آفافی بیشتر است و به هر وقت اجازت بازی کردن دهند و لکن باید که بازی او جمیل بود.

و طاعت پدر و مادر و معلّم و نظر کردن به ایشان به عین جلالت، عادت او کنند تا از ایشان ترسد و این آداب از همه مردم نیکو بود و از جوانان نیکوتر، چه تربیت بر این قانون، مقتضی محبت فضایل و احتراز از رزایل باشد

و چون از مرتبه کودکی بگذرد و اغراض مردمان فهم کند او را تفهیم کنند که غرض اخیر از ثروت و ضیاع، ترفیه بدن و حفظ صحت است و با او تقریر دهند که لذّات بدنی، خلاص از آلام باشد و راحت یافتن از تعب.

و پس اگر اهل علم بود اوّل علم اخلاق و بعد از آن علوم حکمت نظری آغاز کند و اولی آن بود که به طبیعت کودک نظر کنند تا اهمیت و استعداد چه صنعت و علم در او مفضول (خلق شده) است و او را به اکتساب آن نوع مشغول گردانند چه همه کس مستعدّ همه صنعتی نبوده است و الاّ همه مردمان به صنعت اشرف، مشغول شدند. و هر که صنعتی را مستعدّ بود او را بدان متوجّه گردانند، هر چه زودتر ثمره آن بیابد و به هنری متجلی شود و الاّ تضيیح روزگار و تعطیل عمر او کرده باشند.

و باید که در هر فنی بر استیفای (فراگرفتن کامل) آنچه بدان فن دارد از جوامع علوم و آداب تحریض کند مانند آنکه چون به مثلّ صنعت کتابت خواهد آموخت بر تجوید و تهذیب نطق و حفظ رسایل و خطب و امثال و اشعار و مناقلات و محاورات و حکایات مستطرف و نوادر مستملح و حساب دیوان و دیگر علوم ادبی توفّر (بسیار شدن) نماید و بر معرفت بعضی و قصور و اعراض از باقی قناعت نکند، چه قصور در اکتساب هنر، شنیع‌ترین و تباه‌ترین خصال باشد ... این است سیاست فرزندان و در دختران، هم بر این نمط، آنچه موافق و لایق ایشان بود عمل باید کرد و ایشان را در ملازمت خانه و حجاب و وقار عفت و حیا و دیگر خصال ه در باب زنان بر شمردیم

تربیت فرمود و از خواندن و نوشتن منع کرد (رک: ارزیابی و بررسی در همین مقاله)
و هنرهائی که از زنان محمود بود بیاموخت.

آداب سخن گفتن

باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و چیزی را که از غیر پرسند، او جواب نگوید و اگر سؤال از جماعتی کنند که او داخل آن جماعت بود، بر ایشان سبقت ننماید و اگر در جمع سخنی از او پوشیده دارند استراق سمع نکند و تا او را با خود در آن سرّ مشارکت ندهند، ملاحظه نکند و با مهتران سخن به کنایت گوید و آواز نه بلند دارد و نه آهسته، بلکه اعتدال نگاه می دارد و سخن مگرر نکند مگر که بدان محتاج شود و اگر بدان محتاج شود، قلق و ضجرت ننماید و فحش و شتم بر لفظ نگیرد و در هر مجلسی سخن مناسب آن مجلس گوید و در اثنای سخن به دست و چشم و ابرو، اشارت نکند مگر که حدیث اقتضای اشارتی لطیف کند و در راست و دروغ با اهل مجلس خلاف نکند و لجاج نکند خاصه با مهتران یا با سفیهان و کسی که الحاح با او مفید نبود بر او الحاح نکند و از مخاطبۀ عوام و کودکان و زنان و دیوانگان و مستان تا تواند احتراز کند. (همان)

و سخن باریک با کسی که فهم نکند نگوید و در محاوره لطف نگاه دارد و حرکت و اقوال و افعال هیچ کس را محاکات (تقلید) نکند و سخن های موحش نگوید و از غیبت و تمامی و بهتان و دروغ گفتن تجنّب کند چنانکه به هیچ حال بر آن اقدام ننماید و با اهل آن مداخلت نکند و استماع آن را کاره (ناپسند) باشد و باید که شنیدن از گفتن بیشتر بود. از حکیمی پرسیدند که چرا استماع تو از نطق زیادت باشد گفت زیرا که مرا دو گوش داده اند و یک زبان. یعنی دو چندان که گوئی می شنو.

آداب حرکت و سکون

باید که در رفتن سبکی ننماید و به تعجیل نرود که آن امارت طیش (نشانه سبکی) بود و در تانی و ابطاء (کندی) نیز مبالغت نکند که امارت کسل بود و مانند متکبران

نخرامد و همچون زنان و مختّان نجبانند و دوش ها بخسباند و از دست فرو گذاشتن و جنبانیدن هم احتراز کند و اعتدال در همه احوال نگاه دارد.

و چون بنشیند پای فرو نکند و یک پای بر دیگر نهد و بر زانو ننشیند الا در خدمت ملوک یا استاد یا پدر یا کسی که به مثبت این جماعت بود و سر بر زانو و دست نهد که آن علامت حزن یا کسل بود و گردن کج نکند و با ریش و دیگر اعضا بازی نکند و انگشت در دهن و بینی نکند و از انگشت و گردن، بانگ بیرون نیاورد و از تثاوب (خمیازه) و تمطی (دراز کشیدن) احتراز کند و آب بینی به حضور مردمان نیفکند و همچنین آب دهن، و اگر ضرورت افتد چنان کند که آواز آن نشنوند و به دست تھی و سر آستین و دامن پاک نکند و از خدو افکندن بسیار تجنب نماید.

و چون در محفلی شود، مرتبت خود نگاه دارد نه بالاتر از حد خود نشیند و نه قروتر و در پیش مردمان جز روی و دست برهنه نکند و پشت باز نخسبد، خاصه اگر در خواب، غطیط (خور خور) کند و اگر در میان جماعتی نعاس (چرت) بر او غالب شود برخیزد و بر جمله چنان سازد که مردمان را از او نفرتی یا زحمتی نرسد و بر هیچ کس و در هیچ محفل، گرانی ننماید.

آداب طعام خوردن

اول دست و دهن و بینی پاک کند، آنگاه به کنار خوان حاضر آید و چون بر مائده نشیند به طعام خوردن مبادرت نکند الا که میزبان بود و دست و جامه آلوده نکند و به زیادت از سه انگشت نخورد و دهن فراخ باز نکند و لقمه بزرگ نکند و زود فرو نبرد و بسیار نیز در دهن نگاه ندارد بلکه اعتدال نگاه دارد و انگشت نلیسد و به الوان طعام نظر نکند و طعام نبوید و نگزیند و اگر بهترین طعام اندک بود، بدان ولوع ننماید و آن را بر دیگران ایثار نماید و دسومت (چربی) بر انگشت نگزارد و نان و نمک تر نکند و در کسی که با او مواکله (هم خوراکی) کند، ننگرد و در لقمه او نظر نکند و از پیش خود خورد و آنچه به دهن برَد مانند استخوان و غیر آن، برنان و سفره نهد و اگر در لقمه، استخوان بود چنان از دهن بیفکند که کسی وقوف نیابد و چیزی از دهان و لقمه،

بر کاسه و بر نان نیفکند و اگر در میان طعام به آب حاجت افتد، به نهیب (صدا) نخورد و آواز از دهن و حلق بیرون نیارد و چون خلال کند با طرفی شود که مردم نفرت نگیرند.

ارزیابی و بررسی

در نوشتن و ذکر قسمت هایی از نظرات خواجه نصیر در جهت فراگیری کودک و طرز رفتار و حرکات و سکناات و آداب و تعلیم و تربیت جوانان، هدف این نیست که صرفاً همه نظریات او را بی کم و کاست بپذیریم و ادعا کنیم که عقاید وافکار او در زمینه مسایل تعلیم و تربیت و آداب معاشرت کاملاً بی عیب و نقص است.

مسلم است که این گونه افکار و عقاید برای روزگاری که خواجه در آن می زیسته است با توجه به اینکه در آن روزگاران، میدان فرهنگ و تعلیم و تعلم سخت تنگ بوده و تعداد با سوادان، انگشت شمار بوده است، نه تنها تازگی داشته بلکه دارای کاربرد بسیار بوده و مفید فایده به شمار می رفته اند. اما برای زمانی مثل زمان ما که قرن پیشرفت های شگرف علمی و صنعتی است و جهان به سوی دنیاهای ناشناخته و نامکشوف برای کشف مجهولات می شتابد و قرن فضا و انرژی و تحرک بدان گونه از مغز پر توان بشر امروزه بهره می گیرد تا بتواند شگرف ترین، پیچیده ترین و معضل ترین مسایل طبیعت را حل کند و تازه ترین پدیده علمی و فرهنگی را ارائه دهد و پیشرفته ترین آزمایشگاه ها در خدمت علوم تعلیم و تربیت قرار گرفته است. پذیرش همه نظریه های خواجه نصیر، منطقی نمی نماید. اما این بدان معنی نیست که بر روی همه گفته ها و نظریه های او و سایر علمای متقدم خط بطلان بکشیم.

آنچه که در جهان پیشرفته امروز معمول است این است که علمای پرورش و آموزش و روان شناسان، به وسیله آزمایش های متعدد و متفاوت، رفتارهای فرد را مورد دقت و بررسی قرار می دهند و با شناختی که با این آزمایش ها حاصلشان می گردد، شخصیت متعلم و نوع استعداد او را طبقه بندی و بر اساس همین طبقه بندی آموزش های خود را شروع می نمایند.

اگر مجموعه نظریه آموزشی و پرورشی را در یک جمع بندی دقیق علمی قرار دهیم و کتب و مجلات و مقالات و رسالاتی که در این مورد به رشته تحریر درآمده اند، فهرست برداری کنیم تنها فهرست آنها هزاران صفحه را در بر می گیرد.

اما اگر دقیقاً در نظریه های بزرگان تعلیم و تربیت جهان غور کنیم، به رگه هائی از تفکرات تربیتی می رسیم که بزرگان ما نیز، قرن ها پیش از این، اظهار داشته اند مثلاً، اصل پاداش و تشویق که دانشمندانی نظیر (پروفیسور هال) و (اسکیز) در قرن اخیر اعلام داشته اند، صدها سال پیش در کلام خواجه نصیر و غزالی و دیگران جاری شده اند. و یا نظریه (ثرنادایک) که مبتنی بر اصل تحریک و پاسخ است و یا نظریات دیگر نوابغ قرون اخیر در تعلیم و تربیت همه دارای سیلان هائی است که ما این سیلان ها را در افکار متقدمان خود می بینیم.

پیاده کردن اصول روان شناسی و تعلیم و تربیتی که بر طبق نظرات علمای تعلیم و تربیت مغرب زمین است و از سال ۱۳۵۰ به طور تئوریک، در آموزش و پرورش سرزمین ما پیاده شده اند، نیازمند به داشتن آزمایشگاه های مجهز و مدرن و وسایل پیش رفته و دقیق علمی است.

برای اینکه بتوانیم مقایسه ای بین گفتار دو متفکر، یکی امام محمد غزالی که نهصد سال پیش می زیسته و دیگری (جان دئوئی) متفکر قرن بیستم بنمائیم، دو گفتار کوتاه از هر یک می آوریم. لازم به تذکر است که غزالی در محیطی بی منطق، خشک، متعصب، بدون وسایل مدرن و پیش رفته امروزی و بدون داشتن آزمایشگاه و لابراتوار مجهز و دستگاه های هوش سنجی و استعداد شناسی بوده و حتی گاهی به خاطر گفتار هایش که بالاتر از فهم عوام بوده، قصد جاننش می کرده اند. او می گوید «کودک امانت است نزدیک پدر و مادر و دل پاک او گوهری نفیس است و ساده و خالی است از همه نقش ها و صورت ها و قابل است به همه نقش ها و مایل است به هر جانب که گردانند» (غزالی، امام محمد، ۱۳۵۳، ۱۹۷)

و جان دیوئی در قرن بیستم میلادی یعنی قرن پیش رفت های علمی و سایل و ابزار مدرن و پیش رفته اندازه گیری های مختلف و مدارس مجهز به سیستم های هوش یابی و استعداد سنجی و هزاران روش تربیتی دیگر که از آغاز تولد کودک او را یاری می دهد، می گوید «گاهی ما به پرورش ذهن عقیده داشته و از آنجا که این پرورش، مراحل مختلف دارد باید یک تغییر اساسی در اصول تعلیم و تربیت امروزی قائل شویم و مسلم است که انتخاب و طبقه بندی مواد تحصیلی باید با اتکاء به فعالیت ذهن کودک در مراحل مختلف تحصیلی صورت گیرد، نه آنکه معلومات ساخته و پرداخته معینی به مغز کودک فرو رود.» (جان دیویی، ۸۵)

اگر با یک منطق درست و منصفانه، منکر روش های تعلیم و تربیت جدید نباشیم و با توجه به اینکه مسایل تعلیم و تربیت مغرب زمین در سال های اخیر، بدون در نظر گرفتن شرایط اقلیمی و سنتی و فرهنگی و ملی وارد سرزمین ما شده است، نمی توانیم تمام اندیشه های بارور دانشمندان و علمای علم الاجتماع و متفکران تعلیم و تربیت خود را که به فراوانی در متون پر بار ادبی و علمی خویش داریم به دست فراموشی بسپاریم و از افکار بشر دوستانه آنان بهره ای نگیریم.

ارزیابی دیگر

بدون تردید همه نظریات خواجه نصیرالدین در باب تعلیم و تربیت به صرف اینکه نظریه های تربیتی است، برای امروز و حتی پاره ای از آنها برای زمان خود او نیز قابل پذیرش نبوده و خود وی نیز با بزرگواری بدین نکته معترف است که اگر در نکته ای اشتباهی افتاد، ضامن آن نیست زیرا این نوشته ها، از گفته ها، و دستورها و سفارش های بزرگان جمع آوری کرده که پیش از او و یا در عصر او می زیسته اند.

تاثیر خواجه نصیر از غزالی غیر قابل انکار است به طوری که گاهی گفته های غزالی که در رفع مهلکات احیای علوم دین آمده عیناً نقل کرده است که در این جا از مقایسه گفته های آن دو بزرگوار در می گذریم.

از طرفی، خواجه از دریای بی کران افکار ابن مقفع سود برده است زیرا که خواجه خود مترجم کتاب معروف (الادب الوجیز للولد الصغیر) تالیف ابن مقفع می باشد. عبدالله بن مقفع این کتاب را در تعلیم و تربیت فرزند خود نوشته است و خواجه نصیر بنا به خواهش ناصر الدین عبدالرحیم محتشم قهستان آن را ترجمه نموده است، پس، از این سرچشمه فیاض بهره ها برده است همچنین خواجه از اقوال متفکرانی چون افلاطون و ارسطو نیز بهره گرفته است بنابراین خواجه نصیر، بیشتر تحت تاثیر و شرایط محیط عصر خویش و با نقل تجربیات و گفتار معاصران یا گذشتگان خود چنین نظریه‌هایی را ارائه کرده است. اما به هر تقدیر در مورد نظریه های آموزشی و پرورشی او نکته هائی به چشم می خورد که نمی توان در مورد آنها با عجله و بدون تأمل به قضاوت نشست. مثلاً آنجا که می گوید: دختران و زنان را باید از خواندن و نوشتن منع کرد برای دنیای امروز و حتی گذشته قابل پذیرش نبوده و نخواهد بود. تعصبی این چنین از متفکری چون خواجه نصیر بعید می نماید و این سخن باز می گردد به جامعه عصر او که بدون شک، قید و بند هائی از لحاظ تفکرات تعصب آمیز نسبت به زنان و دختران وجود داشته است زیرا این سخن نه تنها قابل قبول نبوده بلکه با موازین اسلامی و احادیث نبوی نسبت به وجوب طلب علم بر هر مرد و زن مسلمان، سازگار نیست. البته آنچه که در مورد وقار و عفت و حیا و خصال نیک زنان گفته است شایسته و در خورد توجه است.

سخنان خواجه نصیر توسی در مورد آموزش صنعت با توجه به استعداد فطری کودک همان است که امروز همه دانشمندان تعلیم و تربیت متوجه آن شده اند. خواجه، دوری از همنشین بد را توصیه می کند که نفس انسان خوپذیر است و کلام و افعال و حرکات و سکانات همنشین در آن اثر دارد و همان مطلبی است که در سراسر ادبیات غنی فارسی و در لابلای متون نظم و نثر به فراوانی دیده می شود. او می گوید کودک را از بدان دور نگاه دارید و او را هم صحبت و قرین مصلحان سازید (چه نفس کودک ساده باشد و قبول صورت از اقران خود زودتر کند) این سخنان پذیرفتنی است اما آنجا که می گوید «از مخالطه عوام و کودکان و زنان و

دیوانگان و مستان تا تواند احتراز کند»، (اخلاق ناصری، ۲۰۷) آوردن نام زنان در ردیف دیوانگان و مستان قابل پذیرش نیست مگر اینکه جنبه های اخلاقی را در نظر گرفته باشد.

دیگر اینکه هر چند هدف خواجه نصیر در این گفتار، تعلیم و تربیت و نشان دادن راه صحیح زندگی و هدایت کودک است، اما در پاره ای موارد، جنبه های اشرافی و درباری در کلامش می بینیم و به نظام طبقاتی عصر او پی می بریم.

سایر مباحث اخلاقی

هر چند که خواجه نصیر در مقاله دوم به مسائل تعلیم و تربیت و تدبیر منازل پرداخته است اما از مباحث اخلاقی و تعلیمی مقاله اول که در اخلاق است و با زبان فلسفه و منطق بیان شده به آسانی نباید گذشت. چه اینکه خواجه، این کتاب معتبر را از روی اندیشه و تعقل و با معیار صحیحی درجه بندی و تبویب نموده است، مقاله اول را در اخلاق قرار داده و نیکی و بدی و زشتی و زیبایی و صفات و حرکات و سکناات و خوب و بد انسان را بازگو کرده است، محاسن، نیکی ها، سخاوت، شجاعت، شهامت، حسن خلق، عدالت، حریت و همه صفات پسندیده را، بر شمرده، صفات بد همچون شره، غضب، سوء خلق، تکبر، خور و خواب و خشم و شهوت و لجاج و خلاصه همه صفات مذموم را نیز ذکر کرده و علاج آنها را یادآور شده است و آنگاه که آدمی، تنی شریف یافت و آزمندی ها و بزه کاری ها و آلودگی ها و تمام صفات رذیله را از خود دور ساخت و به صفات نیک متحلی و آراسته گردید، آن زمان است که لیاقت راه یافتن به مقاله دوم که در تدبیر منازل است راه می یابد زیرا چنانکه آشکار است، دست یابی و ره یافتن به دنیای پر عظمت و ابهت تربیت و تعلیم، بدون قدم گذاشتن در دنیای اخلاق یا امکان پذیر نیست و یا نتیجه ای بسیار اندک خواهد داشت.

پس از آنکه سیاست اهل و عیال و اولاد را یافت و به تعلیم و تربیت و حسن اخلاق و تلقین صفات مرضیه و نیکو به آنان پرداخت و خود را شناخت و از مراحل حیوانی گذشت و به کمال انسانی دست یافت و به مرتبه ای از کمال رسید که به همه

جا رسید، می‌تواند به قلمروی وسیع‌تری بیندیشد که آن سیاست‌مدن و رهبری و حکومت است.

بنابراین، خواجه بدون تعقل، ترتیب مقالات را بدین شکل نداده است بلکه عبور از مقالات اول به دوم و دوم به سوم، مستلزم طی مراحل و منازل است که پوینده خواستار، با تانی و به تدریج باید بدان دست یابد. مساله‌ای که بیش از هر چیز در افکار خواجه نصیر، قابل تامل است، فراخواندن انسان است به تفکر و تعقل و رشد نیروهای معنوی و رسیدن به کمال انسانی و گذشتن از مرحله بهیمی و حیوانی و رسیدن به مراحل کمال انسانی، و این خود دلیلی آشکار است بر توجه بی‌دریغ وی به علم و مراتب و درجات تکامل فکری و منزلت انسانی. پس، بعد از اتصال به اخلاق و راتبه‌های معنوی که فرد، صفات رذیله و عادات قبیحه را از خود دور ساخت و جاذب صفات حمیده و نیک شد، آنگاه است که مساله در سبب احتیاج به منازل و معرفت ارکان آن پیش می‌آید که البته «بباید دانست که مراد از منزل در این موضع نه خانه است که از خشت و گل و سنگ و چوب کنند، بل، که از تالیفی مخصوص است که شوهر و زن و والد و مولود و خادم و مخدوم متمدن و مال‌افتد، مسکن ایشان چه از چوب باشد و چه از سنگ، چه از خیمه و خرگاه، و چه از سایه درخت و غار و کوه پس صناعت تدبیر منزل که آن را حکمت منزلی خوانند، نظر باشد در حال این جماعت، بر وجهی که مقتضی مصلحت عموم بود در تیسیر اسباب معاش و توصل به کمالی که به حسب اشتراک مطلوب باشد.» (همان)

خواجه پس از اتمام مقاله تدبیر منازل، مقاله سوم یعنی سیاست‌مدن را شرح می‌دهد و اقسام اجتماعات و مدن را بیان می‌دارد که به گفتاری دیگر نیاز دارد.

کتاب‌نامه (فهرست منابع و مآخذ):

- ۱- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (مقدمه ابن خلدون) ۱۳۵۹، چ دوم، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۲- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۶۱، (دیوان حافظ) به تصحیح جلالی نائینی و نذیر احمد، تهران، امیرکبیر.
- ۳- سعدی، مشرف‌الدین مصلح بن عبدا...، ۱۳۴۸ (گلستان)، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، صفی علی شاه.
- ۴- توسی، نصیرالدین، ۱۳۵۶، (اخلاق ناصری)، به تصحیح مجتبی مبنوی و علی‌رضا حیدری، تهران، خوارزمی.
- ۵- غزالی، محمدبن محمد، ۱۳۵۳، (احیای علوم دین) به کوشش دکتر حسین خدیو جم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- ۶- کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۵۲، چ دوم، (قابوس‌نامه) به اهتمام و تصحیح دکتر غلام‌حسین یوسفی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۷- ورجاوند، پرویز، ۱۳۶۶ (کاوش رصدخانه مراغه) تهران، امیرکبیر.
- ۸- مدرس رضوی، محمدتقی، ۱۳۵۲، (احوال و آثار نصیرالدین توسی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.

